

حیطه ولایت فقیه در نظر شهید ثانی با محوریت الروضة البهیه

سید وحید میر علی اکبری^۱

چکیده

بحث حدود و اختیارات ولی فقیه از جمله مهمترین مسائل دینی و دنیوی در سطح فراگیر و پیونددهنده دیانت به سیاست است. و به جهت حساسیت و اثرگذاری وسیع این مسئله در میان مسلمین، ازسویی دشمنان اسلام به انکار آن پرداخته و از سوی دیگر عده‌ای با نگاه سطحی به فتاوی فقهی و اختلاف نظرات موجود، در اصل مسئله دچار تشکیک شده‌اند. در بین این فقهاء، شرایط سیاسی ویژه عصر شهید ثانی علیه السلام و مرتبه علمی و جایگاه زمانی وی در سلسله فقهاء، بررسی نظرات او را در درجه بالایی از اهمیت قرار داده است. از طرفی، شکی نیست که کتاب الروضة البهیه مشهورترین کتاب شهید می‌باشد که سال‌هاست به‌عنوان کتاب درسی در حوزه‌های علمیه دنیا تدریس می‌شود. این مقاله در پی آن است که با روش بررسی توصیفی تحلیلی، نظر این فقیه بزرگ در مورد حیطه ولایت فقیه را با تمرکز بر کتاب الروضة البهیه مشخص کند. تحقیق انجام گرفته از گستردگی حیطه ولایت فقیه به اندازه اداره امور سیاسی و اجتماعی در کلان‌ترین سطح جامعه حکایت می‌کند.

واژگان کلیدی: ولایت فقیه، قضاوت، حسب، حاکم، الروضة البهیه، شهید ثانی.

۱. طلبه پایه پنجم مدرسه شهیدین علیهم السلام.



۱. مقدمه

میزان گستردگی ولایت فقیه از جمله مسائل مهمی است که از دیرباز تاکنون مورد توجه فقهای اسلام قرار گرفته است. در حقیقت، سوال اصلی این است که طبق نظر اسلام فقیه جامع شرایط در چه اموری و تا چه حدی می‌تواند و یا اینکه باید دخالت کند؛ آیا ولی فقیه صرفاً وظیفه دارد که با قوه اجتهاد خویش نظر اسلام را در زمینه‌های مختلف استنباط و بیان کند و اجرای آن را به مکلفین واگذارد؟ آیا ولی فقیه در برابر اموری که شارع مقدس هرگز راضی به اهمال آنها نیست به طور ویژه‌تری نسبت به سایر مکلفین وظیفه دارد؟ آیا مناصبی وجود دارد که مختص به ولی فقیه باشند؟ آیا در عصر غیبت، فقیه جامع شرایط مجاز به اجرای حدود می‌باشد و یا اینکه این امر به غیر او سپرده شده است؟ و مهم‌تر اینکه آیا ولی فقیه نسبت به اجرای احکام اسلامی در سطح کلان مدیریت جامعه و اداره امور سیاسی و اجتماعی مجاز می‌باشد یا خیر؟

هر یک از فقها دایره این ولایت را به شکلی ترسیم کرده است. در این زمینه کتب و مقالات مختلفی نظرات فقهای شیعه را بررسی کرده‌اند، اما بدون شک در بین این فقها، نظر شهید ثانی رحمته‌الله به علت شرایط ویژه سیاسی عصر وی و جایگاه خاص او در سلسله فقهاء (حلقه اتصال دو دوره بزرگ از ادوار فقهای شیعه) اهمیتی ویژه پیدا کرده است. در بین تألیفات شهید مشهورترین کتاب ایشان کتاب الروضة البهیة می‌باشد که سال‌هاست به طور متمادی در حوزه‌های علمیه سراسر دنیا تدریس می‌شود؛ به سبب اهمیت مذکور، کتب و مقالات زیادی نظر شهید ثانی را در بحث مورد نظر بررسی کرده‌اند، اما این تحقیقات به علت ایرادات روشی نتوانسته‌اند هدف مورد نظر را به میزان مطلوب محقق کنند، بلکه از نظر نگارنده حیطه‌ای را به مراتب ضیق‌تر از گستره نظرات قابل برداشت از کتاب الروضة البهیة وی تصویر کرده‌اند.

اختلاف نظرات وسیع در تعاریف مفاهیم موجود در این بحث مثل مفاهیم ولایت مطلقه و مقیده فقیه و امور حسبه و احتمال سقوط در مغالطه اشتراک لفظی یکی از جدی‌ترین لغزش‌گاه‌های محقق در این موضوع است. همچنین دست‌یابی به نظر شهید ثانی در این زمینه با وجود پراکندگی آرای او در ابواب مختلف فقهی نیل به این هدف را دشوارتر می‌سازد.

مقاله حاضر به‌طور توصیفی - تحلیلی با روشی نوآورانه طی جمع‌آوری و بررسی نظرات



پراکنده شهید ثانی در ابواب مختلف فقهی و دسته‌بندی نوین آنها، تلاش می‌کند رأی شهید ثانی را با محوریت کتاب الروضة البهیة بررسی کرده و طبق فتاوی شهید در این کتاب، حیطه ولایت فقیه را نشان دهد.

۲. مفاهیم

۱.۲. فقیه

فقیه در اصطلاح فقهی: دارنده ملکه استنباط حکم فرعی شرعی از منابع معتبر است. (هاشمی شاهرودی، ۱۳۸۲ ق، ج ۵، ص ۷۳۳)

فقه در لغت به معنای فهم، فطانت و درك عمیق و دقیق آمده است و اساس و ریشه آن به گشودن و شکافتن باز می‌گردد و فقیه به کسی اطلاق می‌شود که با فهم عمیق و دقیق، احکام را می‌کاود و گره‌ها و معضلات آن را گشوده و حل می‌کند.

واژه فقه و فقیه در آیات و روایات در همان معنای لغوی به کار رفته و همه معارف و آموزه‌های دینی، اعم از اصول و فروع، را دربر می‌گیرد و اختصاص به حوزه خاصی ندارد، ولی به تدریج در اصطلاح فقها به حوزه خاصی محدود شده است و امروزه فقیه به کسی اطلاق می‌گردد که در رشته‌ای خاص از علوم اسلامی، یعنی احکام فرعی شرعی، دارای ملکه استنباط است و می‌تواند حکم شرعی هر مسئله‌ای را با بحث و بررسی از ادله معتبر شرعی به دست آورد. در کلمات متأخران، واژه مجتهد نیز به معنای فقیه به کار رفته است. (هاشمی شاهرودی، ۱۳۸۲ ق، ج ۵، ص ۷۳۳)

۲.۲. فقیه جامع شرایط

فقیه جامع شرایط در اصطلاح فقهی به فقیه دارای همه شرایط لازم برای مرجعیت اطلاق می‌گردد؛ به عبارت بهتر، به فقهی که دارای ملکه استنباط احکام از ادله است و شرایط لازم همچون ایمان، عدالت، زهد و پارسایی را برای تصدی منصب مرجعیت دارد، فقیه جامع شرایط اطلاق می‌شود. (هاشمی شاهرودی، ۱۳۸۲ ق، ج ۵، ص ۷۳۳)



۳-۲. ولایت فقیه

ولایت فقیه در اصطلاح فقهی اجمالاً نوعی از ولایت تشریحی است که منظور از آن حق امرکردن و اطاعت‌شدن می‌باشد. (شهرکانی، ۱۴۳۰ ق، ص ۸۸)

واژه ولایت، علاوه بر معانی دوست، یاور و محبت (فیروزآبادی، ۱۴۱۵ ق، ج ۴، ص ۴۶۴) و غیره دلالت واضحی بر دو معنای «سلطنت و چیرگی» و «رهبری و حکومت» دارد. (فیروزآبادی، ۱۴۱۵ ق، ج ۴، ص ۴۶۵؛ فیومی، ۱۴۱۴ ق، ص ۶۷۲؛ ابن فارس، ۱۴۰۴ ق، ص ۱۴۱) تا جایی که برخی معاصرین سایر معانی را از اساس منکر شده و آن را صرفاً در سرپرستی و داشتن حق تصرف قلمداد کرده‌اند. (منتظری، ۱۴۰۹ ق، ج ۱، ص ۵۵؛ حسینی طهرانی، ج ۱، ص ۱۵) علامه امینی در کتاب شریف الغدیر ضمن برشمردن معانی مختلف واژه ولایت و اشاره به مشترک معنوی بودن این واژه، موضوع له آن را اولویت در تصرف می‌داند و بیان می‌دارد که معانی دیگر نسبت به آن سنجیده می‌شوند. (امینی، ۱۳۶۶ ق، ج ۱، ص ۳۷۰؛ آجورلو، حسین (۱۳۹۸)، ش ۱۰۹، صص ۴۱-۳۷)

با توجه به مواضع استعمال این واژه در فقه، در مورد معنای «ولی» در اصطلاح «ولی فقیه» شاید بتوان این‌گونه جمع‌بندی کرد که ولایت به معنای این است که شخصی عهده‌دار امری گردد؛ گاهی اوقات این امر، موردی خاص و شخصی مثل اجرای عقد نکاح یا بیع است، گاهی نیز امری کلی و مهم مثل عهده‌داری امور جامعه اسلامی است. (منتظری، ۱۴۰۹ ق، ج ۱، ص ۵۵) بنابراین ولایت فقیه یعنی حق تصرف فقیه جامع شرایط در امور خرد و کلان مربوط به اداره جامعه اسلامی (پایگاه اطلاع‌رسانی دفتر حضرت آیت الله العظمی مکارم شیرازی، ۱۳۹۹).

در مورد حیطه ولایت فقیه، به طور کلی بعضی از فقها به ولایت مقیده و بعضی به ولایت مطلقه فقیه قائل شده‌اند که پیش‌نیاز تعریف این دو اصطلاح، بیان معنای «امور حسبی» است، لذا پس از نیل به این مقصود، در ادامه به معنای این دو اصطلاح خواهیم پرداخت.

۴-۲. امور حسبی

امور حسبی را برخی به امور دارای مصلحت عمومی و برخی به آنچه که در دو بعد دنیوی و اخروی به مصالح عمومی ارتباط دارد و شارع مقدّس به اهمال آن راضی نیست و برپایی آن را



ضروری می‌داند، تعریف کرده‌اند. (نراقی، ۱۳۷۵، ص ۵۳۶؛ حسینی مراغی، ۱۴۱۷، ج ۲، ص ۵۷۱) عنوان یادشده در کلمات فقهاء، گاه در مفهوم خاص به کار رفته و از آن، اموری اراده شده که در شریعت متصدی خاص یا عامی برای آن تعیین نشده است؛ مانند: سرپرستی افراد صغیر و مجنون بدون سرپرست، اموال فرد مفقود الاثر، موقوفات بدون متولی، وصایای بدون وصی و صرف خمس، و گاه نیز در مفهومی کلی به کار رفته و از آن، همه اموری اراده شده که شارع به اهمال آن راضی نیست و اقامه آن را ضروری می‌بیند، چه متصدی تعیین شده برای آن خاص باشد؛ مانند امام معصوم علیه السلام برای جهاد ابتدایی، چه متصدی تعیین شده متصدی عام باشد؛ مانند فقیه واجد شرایط برای قضاوت و مکلف آگاه به معروف و منکر برای امر به معروف و نهی از منکر و چه اصلاً متصدی برای آن تعیین نشده باشد. (امام خمینی، ۱۳۹۲، ج ۲، ص ۷۰۷؛ هاشمی شاهرودی، ۱۳۸۲، ج ۱، ص ۶۶۶)

۵.۲. دامنه ولایت فقیه (مقیده یا مطلقه)

در طول تاریخ تشیع هیچ فقیهی یافت نمی‌شود که به عدم ولایت فقیه به طور کلی معتقد باشد، بلکه آن‌چه تا حدودی مورد اختلاف فقهاست، مراتب و درجات این ولایت و حدود اختیارات ولی فقیه است، (مصباح یزدی، ۱۳۷۹، ص ۵۹) که در این خصوص دو نظریه عمده قابل ذکر است: ۱. نظریه ولایت مطلقه فقیه؛ ۲. نظریه ولایت مقیده فقیه. (بایگه اطلاع‌رسانی اندیشه قم) ولایت مقیده و مطلقه در مقابل هم قرار دارند، لذا شناخت هر کدام باعث فهم دیگری می‌شود، اما در تعریف هر دو اختلاف وجود دارد؛ به این شرح که امام خمینی علیه السلام ولایت مطلقه را عبارت از این می‌داند که در زمان غیبت حضرت صاحب الزمان عجل الله تعالی فرجه الشریف یکی از مجتهدین جامع شرایط متصدی اجرای سیاست دینی و وظایف امامت باشد. (امام خمینی، ج ۱، ص ۵۱۳) اما در مورد تعریف ولایت مقیده گفته شده که ولایت فقیه تنها محدود به تصرف و ولایت داشتن در امور حسبی است. (غدیری، ۱۴۱۸، ص ۶۶۲) و بعضی گفته‌اند: تنها فقیه به تصرف در امور حسبی جزئی، در مقابل امور حسبی کلی، مجاز می‌باشد. (هاشمی شاهرودی، ۱۳۸۲، ج ۱، ص ۶۶۷) این اختلاف به قدری است که گاهی قائلین به ولایت مقیده در بعضی موارد محدوده ولایت را از قائلین به مطلقه هم فراتر دانسته‌اند. (شجاعیان، ۱۳۹۹، روی خط اینترنت) از طرفی در مورد تعریف

امور حسبی اختلاف فراوانی وجود دارد؛ به حدی که طبق نظر بعضی فقها که قائل اند ولایت مقیده در ولایت در امور حسبی منحصر است، باید گفت: ایشان در حقیقت به ولایت مطلقه فقیه قائل شده‌اند؛ چراکه تعریفی که از امور حسبی ارائه داده‌اند شامل تمام حیطه‌ای است که بعضی آن‌را برای ولایت فقیه به طور مطلق دانسته‌اند. (حسینی، ۱۳۷۸، ش ۲۱، صص ۳-۲) از مطالب ارائه‌شده نتیجه می‌شود که معنای امور حسبی و ولایت مقیده و مطلقه در لسان علمای مختلف متفاوت است و این اصطلاحات تعریفی واحد ندارند.

۳. عدم تحدید مشخص حیطه ولایت فقیه در الروضة البهیه

شهید ثانی در کتاب الروضة البهیه نسبت به گستره ولایت فقیه در عصر غیبت تصریحی ندارد، بلکه در قسمت‌های مختلف کتاب به مناسبت، متذکر این مسئله شده و تنها بخشی از این حیطه را بیان فرموده‌است.

البته باید گفت با توجه به مطلبی که در بخش ۲.۵ بدان اشاره شد مبنی بر اختلاف معنای امور حسبی و ولایت مطلقه و مقیده فقیه، حتی اگر شهید بر اثبات ولایت مقیده یا مطلقه فقیه هم تصریح می‌نمود، باز هم صرف این تصریح حیطه دقیق ولایت فقیه در نظر ایشان را مشخص نمی‌کرد که توضیح این مسئله با آنچه در بخش ۲.۵ گذشت واضح است. نتیجه این است که برای فهم پاسخ سؤالی که به دنبال آن هستیم چاره‌ای جز این نیست که موارد پراکنده‌ای را که شهید ثانی در الروضة البهیه متعرض حیطه ولایت فقیه شده را بررسی کنیم.

۴. بررسی بیانات پراکنده شهید پیرامون حیطه ولایت فقیه

می‌توان گفت شهید ثانی در بیش از ۱۵۰ مورد در مواضع مختلفی از الروضة البهیه متعرض بیان بخشی از حیطه وظایف و یا اختیارات ولی فقیه شده‌است. (شهید ثانی، شهید اول، ۱۴۱۰ ق) بررسی تک‌تک این موارد از حوصله این مقاله خارج است، لذا ذکر تمامی موارد ضروری نبوده و تحقق غرض متوقف بر این مطلب نیست و نگارنده سعی خواهد نمود از راه دیگری به مقصود برسد.

مواردی را که در کتاب الروضة البهیه هر کدام بخشی از حیطه ولایت فقیه را در نظر شهید

ثانی مشخص کرده، در یک دسته‌بندی می‌توان به شش بخش تقسیم کرد^۱:

۱. منصب افتاء؛
 ۲. منصب قضاء؛
 ۳. ولایت بر مجانین، صبا یا و سفهایی که هیچ ولی دیگری اعم از پدر، پدر بزرگ و یا وصی ندارند و همچنین ولایت بر افراد غایب و وقف‌های خاصی که ناظری ندارند؛
 ۴. ولایت بر اخذ خمس، زکات و اداره اوقاف عامه و هزینه‌کردنشان در مصارف مطابق با آنها از نظر شرع؛
 ۵. ولایت در اجرای حدود خارج از حیطه اجرایی منصب قضاوت؛
 ۶. ولایت در زمینه حکومت و امور سیاسی؛ شامل اجرای نظم در سرزمین‌های اسلامی و دفاع از آنها در برابر دشمنان.
- در ادامه به بررسی هر یک از موارد بالا می‌پردازیم؛

۱-۴. منصب افتاء

همان طور که در مفاهیم تصریح شد منظور از فقیه در بحث حیطه ولایت فقیه، فقیه جامع شرایط است که ضرورتاً باید مجتهد بوده و اهلیت افتاء را داشته باشد، لذا نه تنها شکی نیست که ولی فقیه واجد منصب افتاء است، بلکه در واجدیت این منصب برای او و اختصاص آن به مجتهد شکی نیست.^۲

۲-۴. منصب قضاء

شهید ثانی در الروضة البهیه (ج ۲، ص ۴۱۸) تصریح می‌کند که منصب قضا و حکم کردن برای فقیه جامع شرایط جایز و بلکه مختص به اوست و فقهاء قاطعانه بر این مسئله تصریح کرده‌اند و هیچ نقل خلافی در این زمینه به دست ما نرسیده است.

۱. در الهام ایده ارائه این تقسیم‌بندی، مقاله «منظور از ولایت مطلقه فقیه؟»، در پایگاه اطلاع رسانی دفتر حضرت آیت الله العظمی مکارم شیرازی، ۱۳۹۹ نقش مهمی داشته است.
۲. البته اظهار فتوا توسط مجتهد برای دیگران دارای شرایطی است که خارج از بحث ماست.



نکته مهم این است که مواردی که به‌عنوان وظیفه یا اختیارات ولی فقیه از باب قاضی بودن او شمرده شده است خود در ذیل دو عنوان کلی جای می‌گیرند:

۱. صرف بیان حکم یا صدور اذن

۲. اجرای حکم

دسته اول شامل تمام مواردی است که قاضی صرفاً حکم شرعی را صادر می‌کند. (اعم از اینکه به‌عنوان مفتی، حکم شرعی کلی را بیان کند، یا به‌عنوان حاکم، حکم شرعی خاصی را صادر کند.)^۱ و براساس آن، گاهی به تصرف در مال یا نفس شخصی حکم می‌کند و احياناً این حکم، اذن به این تصرفات برای فرد یا افرادی می‌باشد؛ مثل: اعطاء اذن به تصرف به ودعی در ودیعه میتی که حج به ذمه اوست، در حالی که وارثانش آن حج را به نیابت از میت انجام نمی‌دهند. (ج ۲، ص ۲۰۳) این دسته از موارد در مواضع متعددی در الروضة البهیة به چشم می‌خورند. (ج ۳، ص ۱۳۴؛ ج ۳، ص ۱۵۶؛ ج ۳، ص ۳۶۷ و...)

از مطالب گذشته می‌توان چنین نتیجه گرفت که از آنجایی که قضاوت در محکمه به طور مطلق، تنها توسط حاکم شرع جایز است، پس طبق نظر شهید ثانی اگر قرار باشد در جامعه قوه قضائیه‌ای وجود داشته باشد، این قوه باید تماماً و به طور مستقیم توسط حاکم شرع اداره شود. (در این مقاله نیاز نیست به بحث قاضی ماذون غیر مجتهد پردازیم؛ چراکه اولاً، شهید ثانی در الروضة البهیة متعرض این مطلب نشده و قضاوت را مطلقاً مختص فقیه جامع شرایط دانسته‌است و ثانیاً، قضاوت غیر مجتهد امری خلاف اصل و در شرایط اضطراری است و در هر صورت این بحث لطمه‌ای به مطلب بیان‌شده مبنی بر اداره کامل و مستقیم قوه قضائیه توسط حاکم شرع نمی‌زند.)

اما دسته دوم شامل مواردی است که در آنها قاضی به صرف صدور حکم اکتفا نکرده، بلکه آنرا اجرا می‌کند که در بسیاری از این موارد قاضی نیاز به عِدّه و عُدّه دارد و به‌تنهایی قادر بر اجرای آنها نمی‌باشد، بلکه باید گفت اجرای آنها به‌تنهایی غیر معقول است؛ برای نمونه به چند مورد اشاره می‌شود:

۱. برای مطالعه تفاوت فتوا با حکم مراجعه کنید به:



۱. مجبور کردن شخص محکوم علیه به فروش اموالش؛ (ج ۳، ص ۲۲۷)
 ۲. برداشتن از اموال محکوم علیه به صورت قهری؛ (ج ۳، ص ۴۰۵)
 ۳. مجبور کردن یکی از طرفین معامله به انجام شروط مختلف ضمن عقد بر مبنای قاضی در مساله شرط؛ (ج ۳، ص ۵۰۶)
 ۴. حبس کردن مفلس در صورت صلاح دید. (ج ۴، ص ۴۱)
- بدون شک انجام امور یادشده در جامعه امروز بدون دراختیار داشتن فرماندهی نیرویی سازمان یافته و رسمی ممکن نخواهد بود، لذا باید نیروی خاص برقرار کننده نظم تحت فرمان قوه قضائیه و بالتبع تحت فرمان حاکم شرع وجود داشته باشد.
- ۳-۴. ولایت بر مجانین، صبايا و سفهای فاقد ولی دیگر اعم از پدر، پدر بزرگ و یا وصی و همچنین ولایت بر افراد غایب و وقفهای خاص بدون ناظر**
- ولایت بر مجانین، صبايا و سفهای و اداره وقفهای خاص مذکور نیاز به توضیح ندارد. در مورد ولایت بر افراد غایب هم باید گفت منظور از فرد غایب در اینجا اعم از این است که خود آن فرد غایب شده باشد (ج ۳، ص ۳۴۶) و یا اینکه مکلف جابه جایی خاصی داشته است که به او دسترسی نداشته باشند. (ج ۲، ص ۴۹)
- احتیاج به توضیح ندارد که اجرای بسیاری از این موارد نیز به نیروی مالی و انسانی نیازمند می باشد؛ برای مثال: براساس این نظر اگر قرار باشد سازمان بهزیستی وجود داشته باشد، باید تحت نظر فقیه جامع شرایط باشد ولو به این صورت که فعالیت های خود را متناسب با صلاح دید او تطبیق داده و از ناحیه او اذن داشته باشد و چون به جز فقیه جامع شرایط کسی بر مجانین و سایر افراد مذکور ولایت ندارد، هیچ شخص و یا سازمانی غیر از فقیه جامع شرایط به قیام برای رسیدگی به شؤون افراد مذکور مجاز نمی باشد.
- ۴-۴. ولایت بر اخذ خمس و زکات و اداره اوقاف عامه و هزینه کردنشان در مصارف مطابق با آنها از نظر شرعی**

برای نمونه شهید ثانی می گوید که دریافت خمس و مصرف آن مطلقاً مختص به فقیه جامع

شرایط است و مطابق با نظر اجتهادی خودش در این زمینه عمل می‌کند و برای احدی غیر از او جایز نیست که خمس را در مصارف شرعی آن مصرف کند و اگر چنین کند ضامن خواهد بود. (ج ۲، ص ۷۹) پر واضح است که اجرای این موارد نیز بدون نیروی مالی و انسانی لازم محقق نمی‌شود؛ بعنوان مثال می‌توان به اداره اوقاف اشاره کرد؛ بدین شرح که اگر قرار باشد اداره اوقافی وجود داشته باشد، قطعاً بخش مهمی از فعالیت‌های این اداره مربوط به اوقاف عامه می‌باشد، از طرفی نظارت بر این اوقاف طبق نظر شهید ثانی بر عهده حاکم شرع است، نه غیر او، (ج ۳، ص ۱۷۷) لذا این اداره باید تحت نظر او بوده و فعالیت‌هایش مورد تایید حاکم شرع باشد.

۵.۴. ولایت در اجرای حدود خارج از حیطة اجرایی منصب قضاوت

شهید ثانی در (ج ۲، ص ۴۱۷) به ولایت در اجرای حدود خارج از حیطة اجرایی منصب قضاوت تصریح کرده و اضافه می‌کند که چنین کاری مختص به حاکم است. شهید در جایی دیگر می‌گوید: مشهور است که مولی می‌تواند بر بنده خود حد جاری کند، البته در صورتی که اجرای حد براساس بینه حتی در این مورد نیز جایز بوده و به فقیه جامع شرایط اختصاص نداشته باشد. منظور از حاکم در اینجا فقیه جامع شرایط است؛ زیرا که در ادامه می‌گوید: این مطلبی اجماعی است که چه در زمان حضور و چه در زمان غیبت معصوم علیه السلام حاکم باید واجد اهلیت فتوادادن باشد. (ج ۲، ص ۴۱۹)

در بخش ۲.۴ بیان شد که طبق نظر شهید ثانی در الروضة البهية، اجرای حدودی که در حیطة اجرایی منصب قضاوت اند مختص به حاکم شرع می‌باشند. حال با در نظر گرفتن مفاد این بخش مبنی بر اینکه اجرای حدودی که خارج از حیطة اجرایی منصب قضاوت اند، این مورد نیز به حاکم شرع مختص می‌شود، پس می‌توان گفت طبق نظر شهید ثانی در الروضة اجرای حدود به طور مطلق تنها مختص به حاکم شرع است.

در جامعه امروز نیروی انتظامی وظیفه‌ای جز نظارت بر قوانین و مجازات افراد خاطی ندارد، که بخش دوم دقیقاً تعبیر دیگری از اجرای حدود است؛ چراکه در اینجا حد به معنای عام خود استعمال شده است که شامل تعزیر نیز می‌شود. اگر گفتیم اجرای حدود تنها مختص به حاکم شرع است، پس نیروی انتظامی در شان دوم خود (مجازات افراد خاطی) باید تحت نظر



حاکم شرع و مورد تأیید و مأذون از ناحیه او باشد، به طوری که کوچک‌ترین فعالیتی در این زمینه بدون تأیید و اذن حاکم جامع شرایط خلاف شرع می‌باشد.

۶-۴. ولایت در زمینه جهاد و امور سیاسی

شهید ثانی در قسمتی از کتاب الجهاد می‌گوید: نائب عام که همان فقیه جامع شرایط است در زمان غیبت مجاز به قیام یا صدور اجازه جهاد ابتدایی نیست. (ج ۲، ص ۳۸۱) وی در جای دیگر حکم به قتل یا آزادسازی اسیر جنگی را مختص به فقیه جامع شرایط می‌داند. (ج ۲، ص ۳۹۹) هر چند شهید با بیان حکم اول دایره ولایت فقیه را تنگ‌تر کرده، ولی حکم دوم نمایانگر این است که ولایت فقیه شامل مواردی نیز هست که مربوط به شؤون سیاسی و حکومتی هستند.

از آنجایی که جهادی که موجب گرفتن اسیر باشد عاداتاً بدون نیروی فراوان مالی و انسانی ممکن نیست، انجام این وظایف نیز مستلزم این است که یا خود فقیه نیروی مالی و انسانی گسترده‌ای را تحت نظر داشته و مستقیماً آنها را رهبری کند، و یا اینکه آن نیروی عظیم طوری تابع او باشند که در این موارد به او رجوع کرده و حکم او را اجرا کنند؛ در صورت اول، حاکم شرع باید در رأس فرماندهی قوای نظامی قرار داشته باشد و در صورت دوم هر چند ضرورت ندارد که فرماندهی تمام قوا به دست او باشد، اما فرمانده باید حداقل در مسائل مذکور (آزادسازی یا کشتن اسیران) تابع او باشد، که این خود نشان از جایگاه سیاسی - اجتماعی ویژه دارد. میزان خطیر بودن این جایگاه فقیه وقتی فهمیده می‌شود که توجه شود ممکن است افراد مهم و تاثیرگذاری مثل فرمانده لشکریان دشمن و یا مسئولین آنها از جمله این اسیران باشند، که ممکن است قتل یا اسارت آنها تاثیر مهم و مستقیمی در ادامه و یا پایان جنگ و یا آینده روابط سیاسی دو کشور داشته باشد. با این حال، تصمیم‌گیری در این زمینه به طور مطلق اختصاص به حاکم شرع یافته است.

همچنین جامعه عمل پوشاندن به این فتاوا در میدان واقعیت، مستلزم لوازمی است که نمی‌توان از آنها چشم‌پوشی کرد؛ از جمله اینکه عرفاً در میدان جنگ، این فرمانده است که باید به‌عنوان یک حاکم حکم نهایی را صادر کند و کلام او فصل‌الخطاب باشد و در شرایط حساس و گاهی در زمانی خیلی کوتاه بدون از دست رفتن فرصت نسبت به این مسائل حکم کند، و

در نهایت آنچه را که صلاح دید به‌عنوان دستور نهایی تلقی شود و همه افراد حتی با وجود اختلاف نظر فرمان او را اجرا کنند.

از طرفی حتی اگر از واقع فاصله گرفته و صرفاً فضایی را تصور کنیم که برای تحقق حکم مذکور، فرمانده لشکر تنها وقایع رخ داده را به اطلاع حاکم شرع رسانده و صدور حکم را از او طلب کند، باز هم این مسئله حاکی از آن است که به حکم عقل و عرف چنین فقیه‌ی باید از اوضاع سیاسی و اجتماعی کشور خود و دشمن به‌طور دقیق آگاه باشد و یا بتواند با افراد آگاه و مطمئن مشورت کند که در هر دو صورت لازمه این مطلب، توجه حکومت و سران آن به این فقیه و جایگاه او می‌باشد. البته حاکم شرع می‌تواند به شخص خبره‌ای اذن دهد تا این شخص در شرایط حساس تصمیم مناسب را بگیرد؛ مثلاً به‌عنوان فرمانده لشکر دستور نهایی را صادر کند.

۵. جمع بندی بررسی‌های صورت گرفته بر موارد پراکنده تعیین‌کننده حیطة ولایت فقیه در الروضة البهية

اگر منصب افتاء را در نظر نگیریم، در مورد تمامی مناصب دیگر باید گفت: تفویض این مناصب مستلزم داشتن عده و عده قابل توجهی است. حال اگر این نکته مهم را در نظر بگیریم که یک فقیه به‌طور هم‌زمان متصدی تمام این مناصب است، دیگر جای شکی باقی نمی‌ماند که قیام به اجرای تمام این وظایف بدون نیروی مالی و انسانی کافی ممکن نیست؛ چه حاکم خود اداره این امور را به عهده بگیرد و یا اینکه به شخص دیگری اذن دهد که او این وظایف را به عهده بگیرد.

در صورت اول به‌طور واضح حاکم باید در راس قدرت بوده و تمام امور را اداره کند. در صورت دوم نیز باید حاکم در راس تمامی امور مذکور بوده و در بعضی موارد مستقیماً و در موارد دیگر با تشخیص درست (که نیازمند اطلاع گسترده و کافی و تدبیری به‌جا می‌باشد) با جایگاه مقبولی که دارد آنها را به افرادی شایسته واگذار کند.

۶. فهم بهتر نظر شهید با تطبیق بر اصطلاحات و قوانین موجود در جامعه جهانی امروز

به‌عهد گرفتن این مناصب مخصوصاً اجرای احکام قضایی که در قسمت ۲.۴ به‌عنوان قسمت اخیر این دسته از آنها یاد شد و یا اجرای حدود (قسمت ۵.۴) بدون داشتن نیروی انتظامی



مطیع ولی فقیه محقق نمی‌شود. همچنین با تاملی در مطالب مذکور می‌توان دریافت که احکام بیان‌شده در قسمت ۴ مستلزم این است که قوه قضائیه جامعه اسلامی کاملاً تحت نظر ولی فقیه و مطیع محض او باشد. (مخصوصاً با عنایت به این کلام شهید که منصب قضا به تصریح قاطعانه فقهاء، بدون نقل خلاف، مختص به ولی فقیه است.)

از طرفی، واضح است که قاضی براساس احکام صحیح اسلامی حکم می‌کند و قوه قضائیه نیز براساس قوانین کشور خود عمل می‌نماید، لذا قوه قضائیه‌ای که تحت مدیریت ولی فقیه باشد، تنها در کشوری ممکن است که قوانین آن کشور نیز براساس شریعت اسلام وضع شده باشد؛ چرا که ممکن نیست قوانین یک کشور با آنچه که قوه قضائیه براساس آن حکم می‌کند منافات داشته باشد! چنین چیزی معنا ندارد. نتیجه این است که قوه مقننه نیز باید براساس قوانین اسلامی پی‌ریزی و اداره شود.

از طرفی، گفتیم که منصب افتاء مختص به فقهاست و برای احدی غیر از ایشان افتاء جایز نیست، پس بدون شک استنباط قوانین اسلام در سطح کلان اداره جامعه و تطبیق آن بر عصر حاضر^۱ نیز تنها مختص به فقهای واجد شرایط می‌باشد، لذا باید قوانین جامعه اسلامی را نیز فقهای واجد شرایط بیان کنند.

این در صورتی است که بخواهیم قوانین کشور تماماً براساس راه معتبر استنباط احکام شرعی از قرآن و حدیث استخراج شده و تطبیق شود، اما اگر بخواهیم صرفاً بر این اکتفا کنیم که قوانین کشور منافاتی با شرع مقدس نداشته باشد، نیاز نیست که قانون‌گذاران حاکم شرعی باشند، بلکه درنهایت باید قوانین مورد تایید حاکم شرع قرار بگیرد که ما در این مقاله به این فرض توجهی نداریم؛ فرض ما این است که اگر بخواهیم یک جامعه تماماً براساس قوانین اسلامی (نه صرفاً منافات نداشتن با آن) اداره شود، طبعاً افراد معتقد به اسلام می‌توانند آنها را به صورت کامل و صحیح اجرا کنند و الا نقض غرض می‌شود. حال اگر این مطلب را در کنار مطالب گذشته قرار دهیم نتیجه این است که باید قوه مجریه نیز قوه اسلامی باشد که اعضای آن

۱. این جمله بیان دیگری از اجتهاد و افتاء در سطح کلان اداره جامعه است چرا که اجتهاد چیزی غیر از استنباط احکام اسلامی یا تطبیق شرایط عصر حاضر بر ادله و استخراج احکام اسلامی بر اساس آن نیست.



به اسلام معتقد و ملتزم هستند. علاوه بر آن باید مدیران کلان آن نیز تا حد کافی با قوانین اسلام آشنا باشند تا قوانین را درست بفهمند و اجرا کنند.

در عصر امروز بسیاری از جوامع جهان دارای سه قوه می‌باشند (مرکز مالیری، ۱۳۹۴) که شامل قوه مجریه، مقننه و قضائیه است.

گفتیم شهید ثانی حیطة ولایت فقیه را دقیقاً در یک جای مشخص معین نکرده است، ولی با بررسی موارد پراکنده‌ای که شهید در الروضة البهیه متعرض این مطلب شده است به این نتیجه رسیدیم که نظر شهید ثانی در کتاب الروضة البهیه نسبت به حیطة ولایت فقیه به گونه‌ای است که حداقل با قاطعیت می‌تواند شامل به عهده گرفتن قوه قضائیه و تحت نظر داشتن نیروی انتظامی مطیع توانمند در جامعه اسلامی باشد، که این تنها در جامعه‌ای محقق می‌شود که قوانین آن تنها براساس شریعت اسلام باشد، پس ولی فقیه باید عهده‌دار بیان و تطبیق احکام اسلامی در سطح کلان کشوری و طبعا بین المللی باشد. (چرا که تعیین کیفیت تعامل با سایر کشورها نیز جزء قوانین کشور است) و وقتی چنین حقی را برای ولی فقیه قائل شدیم، باید به دلالت التزامی بپذیریم که سایر افراد جامعه نیز باید در این مسائل از ولی فقیه پیروی کنند.

علاوه بر مطالب پیش گفته می‌توان به این نتیجه نیز رسید که طبق نظر شهید ثانی با همین استدلال می‌توان لزوم حاکمیت نظام اسلامی بر جامعه اسلامی نیز را نیز اثبات کرد.

۷. نتیجه

برای فهم نظر شهید ثانی در مورد حیطة و گستره ولایت فقیه براساس کتاب الروضة البهیه چاره‌ای جز این نیست که موارد پراکنده‌ای که در این کتاب متعرض مسئله مذکور شده است را بررسی کنیم. این موارد در شش بخش کلی دسته‌بندی می‌شوند که بررسی این موارد حاکی از آن است که نظر شهید در اصطلاح فقهی هر چه که باشد، در هر صورت بدون شک، منصب افتاء و قضا و ولایت بر مجانین و سفهای بی‌سرپرست و هم‌حکم‌های آنها و اخذ خمس، زکات، اداره اوقاف عامه و امثال آنها و اجرای حدود را مختص ولی فقیه می‌داند که تحقق این مطلب در جامعه اسلامی (به معنای تمام و کامل) متوقف بر گسترده بودن حیطة ولایت فقیه به حد اداره امور سیاسی و اجتماعی در کلان‌ترین سطح جامعه است.



فهرست منابع

۱. آجورلو، حسین (۱۳۹۸)، *بررسی تفصیلی معنای اطلاق در ولایت مطلقه فقیه*، علوم قرآن و حدیث، نشریه رشد آموزش قرآن و معارف اسلامی، ش ۱۰۹، صص ۴۱ - ۳۷.
۲. ابن فارس، احمد بن فارس (۱۴۰۴ ق). *معجم مقاییس اللغة* (چاپ اول). قم: مکتب الاعلام الاسلامی.
۳. امینی، عبدالحسین (۱۳۶۶ ق). *الغدیر فی الكتاب و السنة و الأدب*. (چاپ دوم). تهران: دار الکتب الاسلامیة.
۴. پایگاه اطلاع رسانی دفتر حضرت آیت الله العظمی مکارم شیرازی (۱۳۹۹). *منظور از «ولایت مطلقه» فقیه؟ قابل دسترس در:*
<https://makarem.ir/main.aspx?typeinfo=44&lid=0&catid=27286&mid=420235>
۵. حسینی، سید احمد (۱۳۷۸). *ولایت مطلقه فقیه*، فصلنامه *فقه*، ش ۲۱ و ۲۲، صص ۳ - ۲.
۶. حسینی طهرانی، محمد حسین؛ راجی، محمد حسین؛ سعیدیان، محسن (۱۴۲۱). *ولایت فقیه*. مشهد: علامه طباطبایی.
۷. حسینی مراغی، عبدالفتاح بن علی؛ جامعه مدرسین حوزه علمیه قم (۱۴۱۷ ق). *العناوین الفقهیة* (چاپ دوم). قم: جامعه المدرسین فی الحوزة العلمیة بقم. مؤسسه النشر الاسلامی.
۸. خمینی، روح الله، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی قدس سره دفتر قم (۱۳۹۲). *کتاب البیع (امام)*. تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار الامام الخمینی قدس سره.
۹. _____ (۱۳۹۲). *تحریر الوسیلة*. تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار الامام الخمینی رحمته.
۱۰. منتظری، حسینعلی (۱۴۰۹ ق). *دراسات في ولاية الفقيه و فقه الدولة الإسلامية* (چاپ دوم). قم: المركز العالمي للدراسات الاسلامیة.
۱۱. شجاعیان، محمد امین (۱۳۹۹). *بررسی برخی ادله ولایت مطلقه فقیه*. قابل دسترس در:
<http://kalamonanor.blogfa.com/tag/ولایت-مقیده-فقیه>
۱۲. شهرکانی، ابراهیم اسماعیل (۱۴۳۰ ق). *معجم المصطلحات الفقهیة* (چاپ اول). قم: ذوی القربی.



۱۳. شهید ثانی، زین‌الدین بن علی؛ شهید اول، محمد بن مکی؛ کلانتر، محمد (۱۴۱۰ ق).
 الروضة البهية في شرح اللمعة الدمشقية (۱۰ جلدی). قم: مكتبة الداوری.
۱۴. غدیری، عبدالله عیسی ابراهیم (۱۴۱۸ ق). القاموس الجامع للمصطلحات الفقهية (چاپ اول). بیروت: مركز الانماء الحضاري.
۱۵. فیروز آبادی، محمد بن یعقوب (۱۴۱۵ ق). القاموس المحيط (چاپ اول). بیروت: دار الكتب العلمية.
۱۶. فیومی، احمد بن محمد (۱۴۱۴ ق). المصباح المنیر فی غریب الشرح الكبير للرافعی (چاپ دوم). قم: مؤسسه دار الهجرة.
۱۷. مرکز مال میری، احمد (۱۳۹۴). حاکمیت قانون: مفاهیم، مبانی و برداشت‌ها (چاپ سوم). تهران: انتشارات مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی.
۱۸. مصباح یزدی، محمد تقی (۱۳۷۹). پیرش‌ها و پاسخ‌ها (چاپ دوم). قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.
۱۹. نراقی، احمد بن محمد مهدی، و مرکز الابحاث و الدراسات الاسلامیه (۱۳۷۵). عوائد الأیام (چاپ اول). قم: دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم. مرکز انتشارات.
۲۰. سایت اندیشه قم (روی خط اینترنت). کسانی که ولایت مقیده را برای فقیه قائلند چه ادله‌ای دارند؟ قابل دسترس در:

<https://pasokh.org/fa/Question/View/11401/%D9%83%D8%B3%D8%A7%D9%86%D9%8A-%D9%83%D9%87-%D9%88%D9%84%D8%A7%D9%8A%D8%AA-%D9%85%D9%82%D9%8A%D8%AF%D9%87-%D8%B1%D8%A7-%D8%A8%D8%B1%D8%A7%D9%8A-%D9%81%D9%82%D9%8A%D9%87-%D9%82%D8%A7%D8%A6%D9%84%D9%86%D8%AF-%DA%86%D9%87-%D8%A7%D8%AF%D9%84%D9%87%E2%80%8E%D8%A7%D9%8A-%D8%AF%D8%A7%D8%B1%D9%86%D8%AF/?SearchText=%D9%88%D9%84%D8%A7%DB%8C%D8%AA%20%D9%85%D9%82%DB%8C%D8%AF%D9%87&LPhrase=>



حیطه ولایت فقیه در نظر شهید ثانی با محوریت الروضة البهیة | ۴۱

۲۱. هاشمی شاهرودی، محمود (۱۳۸۲ ق). فرهنگ فقه مطابق مذهب اهل بیت علیهم السلام (چاپ اول). قم: موسسه دائرة المعارف فقه اسلامی بر مذهب اهل بیت علیهم السلام.

